



اعتبار شهود، انشا کرد	غیب، چشمِ تأملی وا کرد
جنبشی در خیال پیدا کرد	یعنی از بهر عرصه‌ی اسرار
قطره خونی به دل مهیا کرد	بس که بی‌تاب شد تپیدنِ شوق
تا به حدّی که ساز اعضا کرد	خون ز بی‌طاقتی به جوش آمد
دستگاهِ ظهور اسما کرد	دست و پا و زبان و دیده و گوش
آنچه در کار داشت یکجا کرد	آب و رنگِ مراتبِ قدرت
این قدر جلوه هم در اخفا کرد	تا کمالِ قَدَمِ عیان گردد
ناگهانش به ظاهر ایما کرد	صورتی بست در مشیمه‌ی راز
شوخی جلوه این تقاضا کرد	لفظ گل کرد معنی نیرنگ
که جهانش چمن تماشا کرد	گلی آمد برون به نیرنگی
طرفه منقار حیرتی وا کرد _	آن گل ناز عندلیب‌آهنگ
آدمی نام این معما کرد	کز نزاکت به عاجزی پرداخت
به زبانی که خواست، گویا کرد	شخص خاموش بی‌من و ما را
مدتی با غرور سودا کرد	روزگاری به ناتوانی ساخت
شخص موهوم را مسما کرد	طفلی و پیری و شباب، نمود
نام احساس جلوه اشیا کرد	هرکجا از مجاز خواند سبق
حرفِ سیمرغ و ذکر عنقا کرد	از حقیقت اگر بیان فرمود
گاه با عجز نسبتِ ما کرد	گاه از ناز یعنی از خود گفت
ناز، اسرار ذات، املا کرد	عجز، کیفیتِ صفات آمد
رفت و این معنی آشکارا کرد	ما و من خواند و رنگ‌ها گرداند

که جهان نیست جز تجلیِ دوست

این من و ما، همان اضافتِ اوست

